

Table of Contents

۱	خارج اصول. بررسی اقسام حکومت. جلسات ۱۷-۱۸ // ۳۰/۹/۱۴۰۱
۱	بررسی انواع تعارض
۲	اقسام حکومت
۳	۱- حکومت تضییق موضوع
۳	۲- حکومت توسعه موضوع
۴	۳- حکومت ناظر به حکم
۵	۴- حکومت رافعی

باسمه تعالی

خارج اصول. بررسی اقسام حکومت. جلسات ۱۷-۱۸ // ۳۰/۹/۱۴۰۱

در بخش اول جلسه امروز، از مختار خودمان از عناوینی مثل تخصص و ورود و حکومت از بحث تعارض اصطلاحی تبیینی داشته باشیم. (پس از آنکه بیانات شیخ استاد خودمان مفصل توضیح داده شد).

بررسی انواع تعارض

ما معتقدیم فقیه در صورتی که به دلیلی مراجعه می کند و در اثر وجود درگیری و معارضه بین روایات دچار تحیر می شود از این حالات خارج نیست:

۱- یا تحیر به گونه ای هست که با دقت در برخی از مبانی قابل برداشتن است و این تعارض که موجب این تحیر شده است توهمی است واقعیتی ندارد می توان با دقت در سبک و سیاق در سخن گفتن و امثال آن رفع تعارض کرد که از این تعارض به تعارض توهمی یاد شد.

۲- جایی که ریشه تحیر ما اشتباه حجت با لاحجت باشد. در اینجا دو مضمون متعارض از امام به ما رسیده ولی می دانیم یکی از این دو واجد شرائط حجیت است دیگری حجت نیست. مثلاً راوی از امام، شخصی است به نام زید بن عمرو، و این زید بن عمرو فرد دو فرد است.

روایت با دو مضمون متعارض از امام به ما رسیده ولی می دانیم یکی از این دو واجد شرائط حجیت است دیگری حجت نیست. یکی موثق دیگری کاذب. یکی روایت اول را ذکر کرده و دیگری روایت دوم را، اما ما تشخیص ندادیم اینجا در اثر اشتباه حجت با لاحجت تحیری بوجود آمده است. اینجا هم از بحث تعارض خارج است زیرا گفته بودیم تعارض همواره در جایی است که ما با دو حجت لولایی مواجه شویم. اینجا دو حجت نداریم، یک حجت داریم که نمی توانیم تشخیص دهیم کدام یک از این دو هست. اینجا چون

تشخیص نمی دهیم هیچ یک از این دو برای ما حجت بالفعل نیست و باید سراغ ادله دیگر و یا اصول عملیه برویم. بهر حال قواعد مطرح شده در باب تعارض ادله در این جا هم تطبیق نمی شود چنانکه در تعارض توهمی آن قواعد تطبیق نمی شود. ما در باب تعارض با عناصری مثل تساقط، تخییر و ترجیح بین دو حجت لولاییه روبرو هستیم هیچ یک از این عناصر در تعارض توهمی و در اشتباه حجت با لا حجت تطبیق نمی شود .

روشن شد که دو عنوان قبلی از بحث تعارض اصطلاحی خارج است. اما با دو عنوان دیگر روبرو هستیم.

۳- تعارض مستقر. تعارض بین دو دلیلی که هر یک لولا دلیل دیگر می توانند مستند فتوا باشند ولی به جهت تعارض و تناقض نمی توانیم به هر دو عمل کنیم. در اینجا سخن از عناصری مانند تخییر یا ترجیح با مرجحات گوناگون و مثل تساقط پیش می آید. اگر می گوییم تعارض مستقر است یعنی بدون اعمال این راه حلها تحیر برای فقیه از بین نمی رود.

بحث ما در جلسات قبل تحیری خاصی است که به تعارض غیر مستقر نام برده می شود. تعارض غیر مستقر توهم تعارض نیست (مثل بخش اول، اشتباه حجت با لا حجت نیست).

نحوه درگیری بین دو حجت مطرح شده است تعارض غیر مستقر چنانکه از نامش پیداست چون غیر مستقر است نیازی به اعمال قواعدی که در تعارض مستقر بیان می کنیم ندارد.

در تعارض غیر مستقر باز مثل توهمی و مثل اشتباه حجت با لاحجت سراغ تخییر و ترجیح تساقط نمی رویم راه حل تعارض در دقت کردن در لسان دو دلیل نهفته است نیازی به نگاه برونی نداریم. راه برون رفت از تحیر در تعارض غیر مستقر تأمل و دقت در لسان دو دلیل است که با این دقت خود بخود آن تعارض بدوی قابل بر طرف شدن است. در این تعارض غیر مستقر از تخصّص، ورود، حکومت و تخصیص و نیز تقیید یاد می کنیم .

ما معتقدیم:

اولاً: تمام موارد تخصّص از تعریف تعارض خارجند. اگر دقت شود در این که مولا گفته است:

اکرم العلما. و اگر دقت شود این که زید عالم نیست دیگر نمی گوییم اکرام زید واجب است زیرا ولو این زید در برهه ای از زمان عالم بوده است اما چون الان تخصّصاً از تحت عام خارج است تعارض مستقراً نمی بینیم.

ثانیاً: مباحث ورود از بحث خارج است زیرا اگر دقت شود در این که عقل از طرفی می گوید عقاب بلا بیان قبیح است از سویی مولا اماره را مدرک قرار داده لذا این اماره چون توسط شارع حجت شد دیگر ما لایبان نداریم. عدم البیان به برکت حجیت اماره بیان شده است.

اقسام حکومت

اما در بحث حکومت برای این که بگوییم موارد حکومت از بحث تعارض خارج است، لازم بود اشاره ای به معنا و اقسام حکومت بشود. لذا با توجه به آنچه که جلسه قبل از استاد در باب تفسیر حکومت نقل شد در مورد خروج حکومت از بحث تعارض تقریر ما این است که :

۱- حکومت تضییق موضوع

اولاً ما یک حکومتی داریم که دلیل حاکم، دلیل محکوم را به نحو تضییق تفسیر می کرد. یعنی دائره دلیل محکوم را ضیق و تنگ کرد.

ادله ای در مورد شاک در رکعات داریم که چه وظیفه ای دارد. اگر ما بودیم و فقط این ادله، می گفتیم تفاوتی نمی کند چه آن شاک کثیر الشک باشد یا غیر کثیر الشک باشد. همه به نماز احتیاط یا سجده سهو موظفند. ولی وقتی با دلیلی روبرو شدیم که می گوید: لاشک لکثیر الشک، معنایش این است که دیگر آن موضع شک برای حکم به نماز احتیاط یا برای حکم به سجده سهو در کثیر الشک جاری نمی شود. کثیر الشک نباید به شکش اعتنا کند او نه نماز احتیاط می خواند نه سجده سهو. نسبت بین لاشک لکثیر الشک با ادله شکوک نسبت حاکم با محکوم است.

اینجا هم وقتی فقیه از سویی اطلاق ادله شکوک را می بیند که هم غیر کثیر الشک را شامل می شود و هم کثیر الشک را و از سویی این جمله را می بیند که: لا شک لکثیر الشک، دچار تحیر می شود ولی این تحیر تحیر بدوی است نه تحیر مستقر. با دقت در این دو روایت مشاهده می کنیم که دو حکم است و دو موضوع و بوسیله دلیل دوم دائره دلیل اول تنگ تر شده است. اینجا نیز جای اعمال قواعد باب تعارض مستقر نیست اینجا جایی است که با دقت در هر دو دلیل و بدون اعمال قواعد باب تعارض مستقر رفع تحیر می شود. در این جا لاشک لکثیر الشک مفسر ادله محکوم به نحو ضیق کردن است.

مثال دیگر در حکومت تضییقیه لا شک للامام مع حفظ المأموم بود.

در اینجا بین لا شک للامام مع حفظ المأموم با ادله شکوک تعارض مستقر نیست. تحیر ماندگار نیست به همان بیانی که در لا شک لکثیر الشک گفته شد. اگر نبود قوله علیه السلام: لا شک للامام مع حفظ المأمومهمه ادله شکوک و احکام شک مثل نماز احتیاط یا سجده سهو در جماعت هم جاری بود ولی لاشک للامام مع حفظ المأموم دائره موضوع دلیل محکوم را تضییق کرد. لا شک للامام مع حفظ المأموم شارح موضوع دلیل محکوم است که شاک باشد چنانکه لا شک لکثیر الشک شارح و مفسر موضوع دلیل محکوم بود. و در هر دو مثال این شرح و توضیح به نحو تضییق دائره موضوع محکوم است. اینجا هم رفع تحیر نیاز به مؤنه زائدی علاوه بر دقت در لسان هر دو دلیل ندارد. اینجا هم شما قواعد باب تعارض باب مستقر را تطبیق نمی کنید اینجا هم رفع تحیر به سادگی صورت می گیرد اینجا از عنوان تعارض مستقر خارج است. جز خانواده تعارض غیر مستقر و به تعبیر دیگر تعارض بدوی است. تحیر بدوی اینجا زود بر طرف می شود.

این وجه خروج یک قسم از اقسام حکومت بود. جایی که دلیل حاکم مفسر دلیل محکوم به نحو تضییق باشد. روشن شد که این مورد جز مصادیق تعارض بدوی و غیر مستقر است نه تعارض مستقر.

۲- حکومت توسعه موضوع

ثانیاً ما حکومت قسم دومی داریم و آن جایی است که دلیل حاکم شارح و مفسر به موضوع دلیل محکوم به نحو توسعه باشد. مثالش چنانکه بیان شد الطواف بالبيت صلاه بود. نسبت به ادله ای که طهارت را در نماز شرط می داند.

مثلاً در روایت آمده است لا صلاه الا بطهاره. ما باشیم و این ادله موضوع فقط نماز است و این فقط نماز است که باید با طهارت باشد نه چیز دیگر. ولی وقتی مولا گفت: الطواف بالبيت صلاه ما یک فرزند خوانده ای را برای خانواده نماز معرفی می کنیم که اگر چه همه قیود و شرائط نماز را ندارد اما در یکی از اصلی ترین شرائط نماز که طهارت باشد مثل نماز است. دلیل الطواف بالبيت صلاه شارح و مفسر بود ناظر هست به ادله شرطیت طهارت در نماز و نماز را که در دلیل محکوم موضوع واقع شده است توسعه می دهد به گونه ای که طواف هم مانند نماز می شود.

در این جا مثل مورد اول از آنجا که دلیل حاکم ناظر است و مفسر نسبت به موضوع دلیل محکوم است ، لذا اگر ادله شرطیت طهارت در نماز نباشد(لا صلاه الا بطهاره) دلیل الطواف بالبيت صلاه لغو می شود. درست مثل لاشک لکثیر الشک بالنسبه ادله شکوک.

اما آنچه مهم است مطلب دومی است که بین الطواف بالیت صلاه تعارض مستقر با ادله شرطیت طهارت در نماز محقق نیست. نسبت بین حاکم و محکوم نسبت بین شارح است و مشروح. به عبارت دیگر نسبت مفسر است و مفسر. بوسیله دلیل حاکم دائره موضوع دلیل محکوم توسعه پیدا کرد. اینجا هم اساساً سراغ عناصری که در تعارض مستقر مطرح است نمی آییم. یعنی در این قسم حکومت هم نه تخییر مطرح است نه ترجیح و نه تساقط. در این جا هم با تأمل در لسان دو دلیل به این نکته می رسیم که بین اینها تعارض مستقر نیست.

۳- حکومت ناظر به حکم

ثالثاً مورد سومی که از حکومت داریم تفسیری که دلیل حاکم نسبت به حکمی که در دلیل محکوم است، دارد.

و هو المفسر للحکم دلیل نفی الحرج و دلیل نفی الضرر بالنسبه لادله الاحکام الاولیه.

در دو مورد قبل دلیل حاکم ناظر، شارح و مفسر موضوع دلیل محکوم بود ولی در این قسم دلیل حاکم، شارح و مفسر حکم در دلیل محکوم است.

نسبتی که بین ادله نفی حرج با ادله احکام اولیه هست از این قسم حکومت می باشد. وضو و روزه واجب است اما اگر وجوب اینها حرجی شد دیگر آن وجوب نخواهد بود.

ابتدا که نگاه می کردیم تحیری برای ما بوجود می امد از یک طرف ادله روزه و وضو را می بینیم که مطلق است سخنی از حرج به میان نیاورده است و از سویی این ایه کریمه را در سوره مبارکه حج توجه داریم که:

ما جعل علیکم فی الدین من حرج.

نحو تعارض بدوی بین این دو مشاهده می کنیم اما با توجه به لسان دلیل حاکم و محکوم به این نتیجه می رسیم که اینجا لسان معارضه نیست. لسان، لسان تفصیل و شرح است نه معارضه لیکن در دو مورد قبل دلیل حاکم شارح موضوع دلیل محکوم بود در این قسم سوم دلیل حاکم ناظر به حکم در دلیل محکوم است.

آن تحریر بدوی که بین ما جعل علیکم فی الدین من حرج مشاهده کردیم با تأمل در لسان دو دلیل برداشته شد. لذا اینجا هم جز خانواده تعارض مستقر نیست.

همه آنچه در نفی حرج بیان شد در ادله نفی ضرر هم ساری و جاریست چنانکه بین ما جعل علیکم فی الدین من حرج با ادله احکام اولیه تعارض مستقر نبود بین لاضرر و لاضرار هم با ادله احکام اولیه تعارض مستقری بر قرار نیست. این جا هم از مورد تعارض مستقر خارج است. در این قسم سوم گویا تبصره ای فقط از طرف شارع مقدس صادر شده است.

پس از آنکه احکام اولیه را بیان نمود و آن تبصره این است که احکام مجعوله از طرف ما حکمی ضرری ندارد. روشن است که هرگز بین این تبصره و آن ادله احکام اولیه تعارض مستقر نیست. دو حجت لولایی نیستند که قابل جمع نباشند هر دو را می توان با دقتی رفع تعارض بدوی و غیر مستقر کرد. لذا این مورد هم از تحت عنوان تعارض مستقر خارج شد.

اینجا هم اعمال قواعدی مثل ترجیح و تخییر و مثل تساقط بی وجه است.

در جلسه قبل تقسیم بندی که از شیخ استاد (آیت الله وحید) ما نقل شد به این صورت بود که ابتدا حکومت را به دو قسم می کنیم.

القسم الاول: ان تكون النسبه بين الدليل الحاكم و الدليل المحكوم نسبه المفسر و المفسر.

می توان گفت این تقسیم اول که بحث مفسر بودن است به سه قسم تقسیم می شود:

۱- مفسر موضوع دلیل محکوم به نحو تضییق

۲- مفسر موضوع دلیل محکوم به نحو توسعه.

۳- دیگری مفسر حکم.

نتیجه اینکه تا به حال سه قسم از حکومت را بیان کردیم. که هر سه تحت عنوان القسم الاول جای می گیرد یعنی جایی که نسبت حاکم به محکوم نسبت شارح به مشروح باشد.

۴- حکومت رافعی

حال نوبت به حکومت قسم دوم اصلی یا نوع چهارم می رسد:

القسم الثاني ان لا يكون الدليل الحاكم ناظراً للدليل المحكوم و مفسراً له. ولا يكون الدليل الحاكم لغواً لو لم يوجد الدليل المحكوم بل يكون احد الدليلين رافعاً بمحموله موضوعاً الدليل الآخر تعبداً كما هو الحال في النسبه بين الادله والاصول الشرعيه. فان دليل حجه خبر الثقه يرفع موضوع الاستصحاب لاخذ الشك في موضوعه و دليل حجه خبر الثقه يلغى الشك تعبداً فيكون حاكماً على دليل الاستصحاب.

در قسم اول از حکومت سه مثال بیان شد که در هر سه نوع بحث تفسیر و شرح بود. حکومت شارحه اما ما در قسم دوم حکومتی را بیان می کنیم به نام حکومت رافعه نه شارحه.

قسم اول با تقسیم بندی هایی که شد سه مورد داشت این قسم دوم در حقیقت مورد چهارم حکومت است که برخلاف آن سه قسم که حکومت شارحه بودند این حکومت حکومت رافعه است.

نباید حکومت رافعه را با ورود اشتباه گرفت. در ورود شما با یک دلیل مورد روبرو بودید و آن قاعده قبح عقاب بلا بیان بود. چون شارع، اماره را حجت و بیان قرار داده بود دیگر به حکم این تعبد شارع، اماره بیان دانسته می شود. وقتی اماره، بیان قرار گرفت، لا بیان، بیان می شود تکویناً.

در ورود موضوع دلیل حقیقتاً و تکویناً برداشته می شود ولی در حکومت رافعه موضوع دلیل محکوم تعبداً برداشته می شود نه واقعاً. شما نسبت به بقا وضو شک دارید. دلیل استصحاب می گوید: یقین را با شک نقض نکن. به شک اعتنا نکن. تو در حکم انسانی هستی که یقیناً وضو دارد اما دلیل استصحاب آن حالت تردید را که در وجود مکلف است واقعاً بر نمی دارد، تکویناً و واقعاً باز مکلف، شک است اما تعبداً دیگر به او شک نمی گوییم. لذا:

۱- حکومت رافعه با ورود متفاوت است زیرا در حکومت رافعه موضوع تعبداً از بین می رود نه واقعاً در حالیکه در ورود ولو تعبد وارد شد اما تعبد که آمد حقیقتاً موضوع عوض شد.

۲- حکومت رافعه با حکومت شارحه نیز متفاوت است. در آن سه قسم لو لا دلیل محکوم، دلیل حاکم لغو بود ولی در حکومت رافعه چنین چیزی نیست. در حکومت رافعه سخن از شرح و توضیح و تفسیر در ناحیه دلیل محکوم نیست.

اما همچنانکه سه قسم حکومت شارحه و ورود تعارض مستقر نبود همچنان که اینها را از تعارض مستقر خارج کردیم حکومت رافعه هم از بحث تعارض مستقر خارج است. اینجا هم اعمالی مانند تخییر و تساقط نداریم. با توجه به دو دلیل نتیجه می گیریم وقتی شارح گفت لا تنقض الیقین بالشک ابدأ.. تعبداً مرا در حکم متیقن قرار داده و شک مرا تعبداً زائل کرد.

حسین مقدس